

س: بله.

بعد می‌فرمایند که «و کذا لفظ المیتة يلحظ عند وضعها ما عدمت الحياة» میتة یعنی ما عدمت الحياة، چیزی که زندگی را از دست بدهد، همین. حالا به هر وسیله‌ای، هر جایی «ما عدمت الحياة سواءً أن كان ذلك بذبح بسکین» با چاقو «أو بقنابل الذرية» با شلیک بمب‌های هسته‌ای «أو بآلة أخرى» که «لم تحدث بعده» یا به وسائلی که هنوز اختراع نشده و حادث نشده. ممکن است با مثلاً اشعه این کار را بکنند.

«أ فيحتمل أن لفظها لايشمل لما تقتل بإسلة حدیة» آیا اصلاً احتمال داده می‌شود که لفظ میتة شامل نشود آن چه را که کشته می‌شود به اسلحه‌های جدید، مثلاً با آرپی جی بزنند کسی را بکشند، با هفت تیر بکشند که آن وقت‌ها اصلاً نبوده. این را می‌شود بگوییم میتة به این صادق نیست؟ قهراً روشن است که میتة را واضع برای چی وضع کرده؟ برای یک جامعی وضع کرده که خصوصیات را در نظر نگرفته. حالا هر جا مطمئن شدیم که معمولاً مطمئن می‌شویم همین جور است. اما اگر یک جا شک کردیم که آن ماهیت در نظر گرفته شده چیست، این قید را دارد یا نه؟ دیگر آن جا این جواب به درد نمی‌خورد فلذا این جواب اشکال را بالمره حل نمی‌تواند بکند ولی تا قسمت زیادی که استنباط را مختل نکند حل می‌کند و صلی الله علی محمد و آله.

## جلسه ۱۶

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

این جواب ثانی که از مناقشه اول داده شد و دیروز خواندیم یک تنمه‌ای لازم دارد تا آن بعضی از شبهاتی که در بعضی از اذهان هست پاسخ داده بشود و آن این است که اصل شبهه این است که ولو برای ما ثابت بشود که مثلاً واضع کلمه سراج را وضع کرده برای الشیء المنیر یا الشیء المضيء به واسطه مثلاً شهادت لغویون از باب شهادت ثقات یا این که آن‌ها اهل خبره در این فن هستند، شهادت می‌دهند و یا تبادل عند اهل اللسان فی زماننا و بعد به واسطه استصحاب قهقری یا اصالة الثبات فی اللغة که اماره عقلائیة هست بگوییم بله در اعصار صدور نصوص هم

همین طور بوده، حتی در این مورد آن مناقشه می‌گوید ما نمی‌توانیم بگوییم که شامل این افراد نوپیدا و اصناف نوپیدا می‌شود ولو این که وضع کرده باشد بدانیم سراج یعنی الشیء المنیر، چرا؟ می‌گوید برای خاطر این که این توجه نداشته به این انقسامات بعد، این مصادیق بعد. پس آن‌ها اصلاً در ذهنش نیامده تا لفظ را برای آن وضع کرده باشد. پاسخی که داده می‌شود این است که ما احتیاج نداریم که آن‌ها در ذهنش بیاید، چون جمع القیود که نیست، و هم چنین رفض القیود نیست که در ذهنش بیاید و رفض کند، ما نیاز داریم به این که وقتی واضع سراج را وضع کرده فقط این ماهیت الشیء المنیر را دیده باشد و چیز دیگری، قید دیگری با این ندیده، عدم دیدن چیزهای دیگر است. نه دیدن چیزهای دیگر و اخذشان یا دیدن چیزهای دیگر و رفض‌شان، ما به این دو تا که احتیاج نداریم، ما الان به واسطه قول لغویین می‌رویم کتب لغت معتبره را؛ صحاح و مثلاً مصباح المنیر را یا فرض کنید العین خلیل را و اساس زمخسری و این‌ها را می‌بینیم، می‌بینیم نوشته که مثلاً السراج: الشیء المنیر. مستشکل می‌گفت ولو این‌ها این جور نوشتند و لغویین اجماع بر این کردند یا از باب شهادت یا هر چه گفتیم ولی باز هم به درد ما نمی‌خورد چون آن توجه نداشته به این مصادیق جدید، ولو گفته الشیء المنیر ولی توجه به این‌ها نداشته، جواب این است که توجه نداشته ولی مگر می‌خواسته این‌ها را اخذ بکند یا مگر می‌خواسته این‌ها را رفض بکند که احتیاج به توجه داشته باشد، احتیاج به تصور داشته باشد، این کارها را که نمی‌خواسته بکند. او گفته من این را برای ذات این وضع کردم، همین که توی ذهنش آمده «الشیء المنیر» ولو خودش نمی‌دانسته این یک مصادیقی دارد که قهراً بر آن‌ها منطبق خواهد شد. الانطباق قهری، حتی اگر ممتنع می‌دانسته بعضی مصادیق را، ممتنع بداند ولی آن برای ذات ماهیت وضع کرده، منتها خیال می‌کرده این ماهیت منطبق بر این‌ها نمی‌شود چون این‌ها محال است وجود پیدا کردن آن، ولو حالا وجود پیدا کرده اما انطباق هم قهری است. الانطباق قهری و الاستعمال قهراً در اثر این خواهد بود. بنابراین، این با این تتمه‌ای که عرض کردم این جواب ثانی روشن‌تر می‌شود که مراد از جواب ثانی این نیست که به مجرد این که شما تا بگویید ما نمی‌دانیم چه ماهیتی را تصور کرده، نه حرف سر این است که آن ماهیتی را که به حسب موازین اثبات لغت به دست آوردیم می‌گوییم این است. این مستشکل می‌گفت حتی این را هم که به دست آوردیم به درد نمی‌خورد چون توجه نداشته، چون نمی‌دانسته می‌گوییم نه. خب این تتمه‌ای است راجع به آن.

س: حاج آقا مثلاً می‌شود یک کسی اشکال به این حرف بکند بگوید اگر شما بخواهید حکایت بکنید حکایت لازم‌هاش این است که یک...

ج: حکایت بکنید؟

س: با این لفظ از آن معنا بخواهید حکایت بکنید این حکایت لازمه‌اش این است که قیود آن معنا، قیود آن ماهیت...  
 ج: چرا دیگه، فرض این است که اثبات شد که برای الشیء المنیر وضع کرده، این حکایت از الشیء المنیر می‌کند.  
 وقتی حکایت از الشیء المنیر کرد موضوع له آن این شد حالا امروز ما به این لامپ‌ها هم می‌توانیم بگوییم سراج، چرا؟ چون مصداق واقعی آن است دیگر، الانبطاق قهری غلط نیست الان بگوییم هذا سراج ولو خود آن این اصلاً توی ذهنش نیامده، نیاید چون جمع القیود که نبوده این‌ها را هم باید توی ذهنش می‌آید، یا رفض القیود نبوده که باید این‌ها هم توی ذهنش می‌آمد رفض می‌کرد. این جور که نبوده که. پس بنابراین ذات ماهیت توی ذهنش آمده و این جواب...

س: این حقیقت چطور کشف می‌شود یعنی از کجا می‌آید؟

ج: گفتم دیگه، از ابزار کشف معانی لغویه یعنی یا قول لغویین یا تبادر در ذهن اهل لغت فی زماننا که با ضمیمه اصالة الثبات فی اللغة، الان ما همین جور هستیم دیگر، الان هم این طریقه عقلائییه است. الان ما می‌خواهیم ببینیم فلان واژه معنایش چیست؟ خب می‌بینیم الان چی تبادر به ذهن می‌کند، در تبادر اهل لغت بلاقرینه، اگر دیدیم تبادر می‌کند و ثابت شد باید با استصحاب قهقری یا اصالة الثبات فی اللغة که این‌ها... یا استصحاب عدم النقل، اصالة عدم النقل که تعبیرات مختلف از یک واقعیت و این‌ها اثبات می‌کنند که پس قبلاً هم همین جور بوده. الان ما متون کهن را که می‌خوانیم و معنا می‌کنیم و کلیده و دمنه را معنا می‌کنیم، چه جور است؟ خب واژه‌هایی که آن جا به کار رفته، خب به خاطر تبادر به ذهن خودمان است و این که می‌گوییم بله ظاهر این است که در زمانی که آن هم نوشته می‌شده، این لفظ همین معنایش بوده. خب این مناقشه اولی و جواب از آن.

مناقشه ثانیه:

س: حاج آقا ببخشید این جوابی که فرمودید برای جاهایی خوب است که آن معنا معنای محصلی را داشته باشد.

ج: بله دیگر، جاهای دیگر را که ما نمی‌خواهیم بگوییم که بدون به کار بردن علائم حقیقت و مجاز و... نه آن‌ها را به کار می‌بریم. اشکال همین بود که به کار هم که می‌برید لافانده، چرا؟ برای خاطر این که می‌گوید این و آن چون توجه نکردند حالا ولو گفته که الشیء المنیر، ولی الشیء المنیر که این مصادیق بعدی را توجه نکرده بوده.

س: اگر ما شک کنیم که...

ج: آن ربطی به این ندارد. مثلاً برای ما ثابت نمی‌شود حدود و ثغور آن چیزی که برای آن وضع کرده مطلقاً به واسطه علائم حقیقت و مجاز است، خب آن ربطی به این بحث ندارد که.

س: نمی‌داند اصلاً برای چی وضع کرده.

ج: نه، آن ربطی به این بحث ندارد، حتی معاصر، کسی که الان می‌دانیم به خصوصیت هم توجه داشته اما الان به حسب علائم حقیقت و مجاز نمی‌دانیم چه ماهیتی را تصور کرده، آن ربطی به این بحث ندارد. الان لغوی معاصر هم همین جور است، فرد معاصر هم همین جور است که الان ما نمی‌دانیم برای چی وض کرده. مثلاً الان ما نمی‌دانیم مسجد اعظم وضع شده برای چی؟ مسجد، آیا برای همه این مرافق وضع شده؟ مرحوم آقای بروجردی اسم همه این جاها را گذاشته مسجد اعظم؟ یا نه فقط اسم آن شبستان‌های آن طرف را گذاشته مسجد اعظم، این را اصلاً مسجد نکرده تا بگوییم مسجد اعظم که کتابخانه‌اش هم... آیا همه این مجموعه را گفته مسجد اعظم؟ ما الان در این شک داریم، این جا که فرقی بین قدیم و حدیث و این‌ها نمی‌کند. حرف در آن جایی که به حسب موازین می‌توانیم... به یک چیزی می‌رسیم، بعد بگوییم این جا یک اشکال خاص وجود دارد نسبت به آن.

«المناقشة الثانية: عدم كون المتكلم بصدق البيان و هذه المناقشة يمكن أن يذكر لها تقریبان. التقریب الاول...» خب این است که در اطلاقاتی که از شارع به ما رسیده وقتی ما می‌توانیم بگوییم اطلاق دارد، مطلق است که متکلم در مقام بیان باشد دیگر، و الا اگر متکلم در مقام بیان نیست اطلاقی منعقد نمی‌شود مثل مثلاً «من شهد الشهر فليصمه، كتب عليكم الصيام» یا «كلوا مما امسك...» آیه صید چیه؟ «كلوا مما امسك» است؟

س:؟؟؟

ج: كلوا مما امسك.

خب كلوا مما امسك در مقام بیان از حیث چیست؟ از حیث تذکیه است اما از حیث جهات دیگر طهارت و نجاست که در مقام بیان نیست، که «كلوا مما امسك» ولو محل گاز گرفتن آن کلب را آب نکشی، در این جهت که در مقام بیان نیست، از حیث تذکیه شدن در مقام بیان است که اشکالی ندارد وقتی هم صیدی می‌رود مثلاً آهویی را یا گوزنی را صید می‌کند می‌توانید بخورید این هم مذکی است، در مقام بیان این جهت است نه در مقام بیان از جهات دیگر که

از حیث طهارت و نجاست باید آب بکشی یا آب نکشی، کسی نمی‌توانی به اطلاق «کلوا مما امسکن» تمسک کند بگوید فرموده بخورید سواءً این که آن جا را آب بکشید یا آب نکشید. این را نمی‌شود گفت. یا سواءً این که غضبی باشد یا نباشد، ممکن است گوزن یک کسی بوده حالا فرار کرده از خانه یا گوزن یک کسی بوده فرار کرده، حالا این هم... این که از این حیث‌ها در مقام بیان نیست که کلوا مما امسکن سواءً این که مال شخص دیگری باشد یا نباشد، این از حیث تذکیر در مقام بیان است، پس باید متکلم در مقام باشد، آن مقدمه اولای مقدمات حکمت که ما به واسطه آن اثبات اطلاق می‌کنیم برای کلام، این است که متکلم از این حیثی که ما می‌خواهیم اطلاق‌گیری بکنیم در مقام بیان باشد. این مقدمه اولی. حالا اشکال این است که ما می‌دانیم ائمه علیهم السلام نسبت به مصادیق جدیده متأخره‌ای که در زمان خود آن‌ها اسم و نامی از آن‌ها اصلاً نبوده، در اذهان اصلاً نبوده، تصورش اصلاً یک امر غریب و عجیبی بوده، اصلاً در مقام بیان حکم از حیث آن‌ها نیستند، دأب‌شان این نبوده، چون ربطی به مخاطبین‌شان نداشته فلذا چون در مقام بیان می‌دانیم نبودند که امور غریبه عجیبه‌ای که مأنوس به اذهان نیست، حکم آن‌ها را اصلاً بپردازند نسبت به آن‌ها و در مقام بیان حکم آن‌ها بر بیابند از این جهت احراز نمی‌کنیم که نسبت به مستحدثات متکلم در مقام بیان بوده است، وقتی احراز نکردیم که در مقام بیان بوده، پس اطلاق درست نمی‌شود. پس تمسک به اطلاق نمی‌توانیم بکنیم. الان آن جایی که مثلاً می‌فرماید «إذا سافرتم ثمانية فراسخ فاقصروا صلاتکم یا قصرُوا صلاتکم» نمی‌توانیم بگوییم که نسبت به کسی که با هواپیما هم می‌رود. این‌ها یک امور غریبه در آن زمان اصلاً یک فرض‌هایی بوده که اسم بردند که یک وقت شما اگر با هواپیما... می‌خندیدند، می‌گویند آقا چی دارد می‌گوید. پس در صد بیان امور قریبه اصلاً نبودند، در آن بیانات‌شان. این بیان اول.

«التقريب الاول ما يقال من أننا عرفنا من الذوق المستكشف من الإخبار وأصلة الينا» ما به دست آوردیم از سلیقه‌ای که کشف می‌شود این سلیقه از اخباری که اصل شده به ما، چی را کشف می‌کنیم؟ «أنه لم یکن بناء الإئمة علیهم السلام علی بیان احکام الموضوعات القریبة المستنكرة» موضوع‌هایی که مورد انکار و تحاشی مردم بوده «الخارجة عن الحیاة الاعتدایة للسامعین آن ذاک» آن موضوعاتی که خارج بوده‌اند از حیات معمولی شنوندگان در آن زمان صدور ائمه و بیانات ائمه علیهم السلام.

«و علیه» چون این مذاق و این سلیقه را کشف می‌کنیم «و علیه» یعنی علی هذا المذاق المستكشف، «یشکل شمول الاطلاقات للمصادیق المستحدثة بدعوی» چرا مشکل می‌شود؟ به خاطر ادعای این که «أن البناء المذكور یکشف عن

أَنَّ المتكلم صلوات الله عليهم في الخطابات الشرعية لم يكن بصدد البيان» بالنسبة به حکم آن مصادیق نویداً. اصلاً در مقام بیان آن نبوده، از روش او می فهمیم، از سلوک او می فهمیم که دأبشان این نبوده و الا اگر در مقام بیان آنها هم بود «لتعرض لأحكامها» هر آینه متعرض احکام آنها هم می شدند، یک جاهایی هم نام می بردند که بله یک زمانی هواپیما می آید شما اگر با هواپیما مسافرت کردید این جوری است و هم چنین موضوعات دیگر و موضوعات دیگر. و اگر هم فرموده بودند چنین چیزهایی را لوصلنا، اقلأ توی یک روایت، دو تا روایت به دست ما می رسید. «لوصلنا فی ما بأيدينا من الأخبار و من المعلوم أن كون المتكلم في مقام البيان شرط في الإنعقاد الاطلاق» روشن است که این که متکلم در مقام بیان باشد این شرط در انعقاد اطلاق است و چون در این موارد متکلم در مقام بیان نیست پس اطلاقی هم محقق نخواهد شد. بنابراین تمسک به اطلاقات در موارد امور مستحدثه غلط است، نادرست است.

س: انعقاد اطلاق در ناحیه حکم یا در ناحیه موضوع؟

ج: هر دو، بله دیگر موضوع...

س: موضوع بوده، عرف باید بگوید این چی بوده. اگر عرف این موضوع را شامل می دانسته به حسب بحث اولی که داشتیم یعنی عرف...

ج: «المسافر يقصر» المسافر باید اطلاق داشته باشد، المسافر که یمشی، المسافری که با اسب می رود، المسافری که با قاطر می رود، المسافری که با کشتی می رود، خب اینها آن موقع بوده، المسافری که با هواپیما هم می رود مقصود است، المسافری که با موشک مثلاً می رود کرات دیگر همین است؟

س: خب این جا حکم مولی دائر مدار این است که این موضوع در ناحیه اول واضح برای چه چیزی وضعش کرده باشد، اگر واضح لحاظ کرده شارع هم برای همین...

ج: بابا در مقام بیان باید باشد تا بشود لای بشرط قسمی، تا این که متکلم که می خواهد بگوید توجه به انقسامات داشته، باید در مقام بیان باشد تا اگر می خواسته قید بزند اگر نمی خواسته قید نزند، اصلاً در مقام بیان نیست، مثل «كلوا مما امسكن» كلوا مما امسكن اصلاً از نظر غصبی بودن و غصبی نبودن ما امسكه الصيد یا از نظر این که جای گاز گرفتن او متنجس هست یا متنجس نیست و می شود خورد از این حیث یا نه در مقام بیان این جهات نیست.

س: اگر لغت شامل بشود او اگر می‌خواهد...

ج: نه، نه، این کفایت نمی‌کند که لغت فقط شامل بشود به حسب وضع لغوی، فلذا در اصول می‌گوییم و این بحث دقیقی هم هست فهمیدن آن در آن جا، که احتیاج به مقدمات حکمت داریم. بعضی از اصولیین نادراً گفتند ما چه احتیاجی به این مقدمات حکمت داریم، اصالة الحقيقة کفایت می‌کند. آن جا زحمت کشیدند گفتند نه، اصالة الحقيقة به درد کانه نمی‌خورد، ما مقدمات حکمت که مقدمات حکمت چهار پنج تا مقدمه دارد، نیاز داریم تا اطلاق درست بشود. خب حالا این که می‌گوید نیاز داریم تا اطلاق... بله قبل از سلطان العلماء که می‌گفتند جمع.. یعنی واضح اصلاً لفظ را وضع کرده برای همه حالات، همه انقسامات، آن بله، اصالة الحقيقة به درد او می‌خورد چون می‌گوید همه را توجه کرده لفظ را برای همه وضع کرده، جمع القیود است ولی کسی که می‌گوید رفض القیود است، یا کسی که می‌گوید هیچ کدام نیست؛ نه رفض القیود، نه جمع القیود بلکه عدم لحاظ القیود است ولو این که به غفلت، همین که لحاظ نکرده باشد، این لحاظ نکردن ولو در اثر عدم توجه باشد، در اثر غفلت باشد. پس این را ما می‌خواهیم در باب اطلاق، خب اگر این را گفتمی باز به درد نمی‌خورد حتماً باید برای اطلاق مقدمات حکمت محقق بشود و حالا توضیح این که چرا و این‌ها، در بحث اطلاق است دیگر.

«و مما يؤكد ذلك خلو الأدلة من الآيات والأخبار عن بيان مبدأ وقت صلاة الصبح و الصوم في أمكنة لا يتحقق فيها الفجر في بعض الليالي لبقاء ضوء الشمس بعد غروبها في الأفق الى طلوعها من جانب المشرق» ما امکانه‌ای داریم که این امکانه نوپیدا نیست، از زمان حضرت آدم علی نبینا و آله علیه السلام بود، تا حالا تا قیامت هم هست، اگر وضعیت عالم عوض نشود. و آن این است که ما یک مکان‌هایی داریم در همین عالم که افق صبح در آن جا پیدا نمی‌شود، طلوع فجر پیدا نمی‌شود، چرا؟ به خاطر این که وقتی خورشید غروب می‌کند آن ضیاء خورشید و شعاعی که پدید آورده بود به طور کلی از بین نمی‌رود و این مانع می‌شود از این که فجرى طالع بشود، یعنی شبیه همان حرفی که حالا نظیر این امام در مورد لیالی مقمره می‌زدند. که ایشان در لیالی مقمره مثلاً چهاردهم، سیزدهم، پانزدهم، نور ماه فراوان است به جوری که نمی‌گذارد فجر... یعنی یک نور دیگری پیدا بشود که اسمش را بگذاریم فجر، نه این که هست و ما نمی‌بینیم، آن‌ها می‌خواهد بگویند اصلاً پیدا نمی‌شود، چنین چیزی درست نمی‌شود. مثل این که مثلاً شب که چراغ‌های فراوانی روشن است شما بیابید در آن چه کار کنید؟ بیابید یک چراغ کوچکی هم روشن کنید اصلاً پیدا نمی‌شود که یک نور جدیدی پیدا شد در این جا، یک فجرى پیدا شد. حالا در آن افق‌ها اصلاً

طلوع فجرى ما نداريم، با اين كه زمان خودشان هم بوده ولى ما در هيچ روايتى نداريم آن جا براى نماز صبح بايد چه كار كرد؟ براى روزه بايد چه كار كرد؟ از كى بايد امساك كرد؟ نماز را كى بايد خواند؟ روزه را از كى بايد امساك كرد؟ نداريم با اين كه زمان خودشان هم بوده. چرا؟ اين شاهد همين است كه امور عجيبه و غريبه كه آن موقع ها كه در مناطقى كه ائمه بودند و مسلمان ها بودند و اين ها چنين چيزى را اصلاً اطلاعى نداشتند. شايد آن جاها اصلاً مسكونى نبوده، فلذا حكم آن ها را بيان نكردند چون بيان و دأبشان نيست كه امور غريبه و مستنكره را بيان بكنند، اين چيزها را بيان بكنند. حالا الان چي شده؟ آدم ها آن جا زندگى مى كنند، الان مسلمان آن جاها هست و امثال ذلك. پس بنا بر اين «و مما يؤكّد ذلك» يعنى يؤكّد چي را؟ آن چيزى كه اول گفتيم كه آن ذوق... آن «ذلك» مشاراً اليه ذوق است. يعنى «الذوق المستكشف من الإخبار» كه بنا نداشتند امور مستنكره و غريبه را حكمش را بيان بكنند. فلذا در مقام بيانش هم نبودند حتى در مطلقات. «و مما يؤكّد ذلك» خلوّ ادله از آيات مباركات و اخبار شريفه است از بيان مبدأ وقت صلات و صوم و مبدأ امساك صوم در كجا؟ در آن مكان هاى كه لايتحقق فيه الفجر فى بعض الليالى، چرا لايتحقق الفجر در آن جا در بعض ليالى؟ «لبقاء» روشنايى خورشيد بعد از غروب خورشيد در افق. روشنايى باقى مى ماند فلذا چون روشنايى باقى مى ماند نمى گذارد روشنايى ديگر طلوع كند و فجر كند.

مى فرمايد: «لبقاء ضوء الشمس بعد غروبها فى الافق» تا كى؟ «الى طلوعها» تا طلوع شمس از جانب مشرق همان طور سفيدى و روشنايى وجود دارد، بعد از غروب آن روشنايى وجود دارد تا دوباره خورشيد طلوع كند.

مى فرمايند كه: «مع السقوط التكليف بهما» با اين كه تكليف به نماز صبح و صوم ساقط نشده، اين جور نيست كه در آن جاها ساقط باشد، مع عدم سقوط التكليف ولى در عين حال نگفتند با اين كه فجرى نيست خب كى نماز بخوان؟ از كى امساك كن؟ «مع عدم احتمال السقوط التكليف بهما عن المقيمين فيها بالمرّة» بگويم كسانى كه آن جا اقامت دارند بالمره نماز صبح و روزه از آن ها ساقط است، اين جور نيست، مسلم مى دانيم بر آن ها واجب است منتها با يك ضابطه اى است. و مى دانيم...، نه شما بگويد براى اين است كه شارع مى گويد هيچ كسى آن جا نبايد زندگى كند، هر كسى مسلمان است از آن جا بايد هجرت كند، يا نبايد برود آن جا، اين را هم مى دانيم نيست.

«و عدم وجوب الجلاء عن تلك الأمكنة» مثلاً الان شما مى توانيد بگويد كه در زمان ما هيچ كسى حق ندارد برود كره ماه، هيچ مسلمانى حق داوطلب شدن اين كه مثلاً اين برود كره ماه يا كرات ديگر را ندارد، چرا؟ براى اين كه



نگفتند آن جا باید چه کار باید بکنید، قبله‌ات چه جوری است، فلان چه جوری است، نباید بروید، پس می‌دانیم نماز ساقط نمی‌شود، روزه ساقط نمی‌شود.

می‌فرماید: «و عدم وجوب الجلاء عن تلك الأمكنة» یعنی مهاجرت از آن جاها «ولو بالنسبة الى المضطرين الى الإقامة» به خصوص نسبت به کسانی که اضطرار به اقامت در آن جا دارند، مثلاً آن جا زندانی‌اش کردند و ناچار است که آن جا باشد، تعبیدش کردند به آن جا، خب این نمازش ساقط است؟ روزه‌اش ساقط است؟ ولی در عین حال بیان نشده. این‌ها نشان می‌دهد، مؤید این است که دأب ائمه علیهم السلام پرداختن به موضوعاتی که در زمان خودشان غریب نمی‌نموده و مستنکر بوده که چنین چیزهایی مگر می‌شود، بنای‌شان بر این نبوده که متعرض احکام این‌ها بشوند. نه به طور خاص که نام ببرند و متعرض آن بشوند و نه به این که به اطلاقات و عمومات ما احراز نمی‌کنیم که به خاطر آن سلوکی که داشتند که در مقام بیان این‌ها هم بودند.

س: در مقام بیان بودن دلیل ندارد ولی در عدم بیان بودن هم دلیل می‌خواهد دیگر.

ج: همین که در مقام بیان بودن را احراز نفرمایید یکفی برای این که به اطلاق تمسک نکنیم.

«الجواب عن التقريب الأول أن غاية ما يُعرف من الذوق المستكشف من الاخبار أن بناء الشارع لم يكن على بيان احكام الموضوعات المستحدثة الغريبة بالخصوص لكونها أموراً مستغرابة عند العرف» جواب این است که شما بین دو چیز را خلط کردید؛ شما می‌گویید ما از دأب ائمه فهمیدیم که ائمه در صدد بیان احکام موضوعات غریبه و مستنکره در عصر خودشان نبوده‌اند بالمره. این از حالات آن‌ها و از مؤیدی که گفتید استفاده نمی‌شود. آن که استفاده می‌شود این است که بالخصوص بخواهند نام ببرند، یک حدیثی را به خصوص برای امور مستنکره بفرمایند این دأب‌شان نبوده، این درست است. اما این که احکام آن موضوعات را در قالب عموم و اطلاقات هم دأب‌شان نبوده، نه. به خصوص با توجه به این که دین دین خالد است و این احکام باید برای آیندگان هم به دست آن‌ها برسد، و خودشان هم می‌دانستند که ازمنه‌ای خواهد آمد که احتیاج به همین کتب‌تان دارید که بنابر روایاتی هست که فرموده به زودی احتیاج پیدا خواهید کرد «احتفظوا كتبكم سوف تحتاجون اليه» که این را ائمه متأخر تقریباً امام هادی و امام حسن عسگری علیهم السلام از آن‌ها بیشتر نقل شده که چون دارد غیبت شروع می‌شود این تأکید می‌فرمودند بر این که بله یک زمان دیگری می‌آید که امام معصوم در بین شما حاضر نیست یعنی... پس بنابراین این جور نبوده که چون این

احکام همگانی است، برای متأخرین هم هست و بناء شارع این است که با همین روایات، با همین احادیث، با همین آیات مبارکات احکام را به مردم برسانند نمی توانیم بگوییم دأبشان این نبوده که حتی در قالب عمومات و اطلاعات هم نفرمایند. بله، فوqش این است که آن آدم‌هایی که آن جا بودند عده‌ای شان نه همه‌شان، مثلاً به ذهن‌شان این بوده که معلوم نیست امام در مقام بیان این باشد ولی ما که الان نگاه می‌کنیم چرا در مقام بیان نباشد؟

س: وقتی قواعد کلی را ائمه جعل کردند و...

ج: قواعد کلی درست است، یکی از قواعد همین است که فرموده چی؟ «المسافر يقصر» حالا آن موقع‌ها توی ذهن‌شان نبوده که المسافر با هواپیما می‌رود، ما امروز می‌بینیم المسافر حضرت فرموده دیگه. خب المسافر دیگه فرموده. این بیان اول را، فعلاً تقریب ثانی را کار نداریم. تقریب اول چی بود؟ که ما دأبشان را به دست آوردیم که این چنین است. می‌گوییم نه ما دأبشان را به دست نیاوردیم که این چنین است. دأبی که ما به دست آوردیم این است که از امور غریبه مستنکره بخواهند به خصوص انگشت روی آن بگذارند، نام ببرند، حکمش را بیان کنند این نبوده، این درست اما در غالب عمومات و اطلاعات هم دأبشان نبوده این معلوم نیست.

«أن غاية ما يعرف من الذوق المستكشف من الأخبار» که شما اتکاء به آن کردید این است که «أن بناء الشارع لم يكن على بيان احكام الموضوعات المستحدثة الغريبة» علی بیان آن‌ها «بالخصوص» یعنی تصریح کنند، نام ببرند «لكونها» به خاطر این که آن موضوعات مستحدثة، امور مستغربه پیش عرف بوده «و هذا لا يمنع عن الأخذ بالاطلاقات» البته «فی ما اذا تمت مقدمات الحكمة» اطلاعات در آن جایی که مقدمات حکمت تمام بشود. «و لو كان احراز ذلك» اگرچه احراز تمام بودن مقدمات حکمت به ملاحظه این باشد که «أن هذه الشريعة شريعة خالدة» توجه به این نکته که این شریعت پایدار و همیشگی است و این که با همین بیانات‌شان می‌خواستند برای آینده‌ها هم مطالب را بیان بکنند این موجب می‌شود که ما احراز بکنیم که در مقام بیان اتفاقاً هستند.

س: اصول عملیه...

ج: بابا الله اکبر. اصول عملیه مال جایی است که به اطلاعات چیزی نفهمانده باشند.

س: ما از کجا احراز می‌کنیم که این‌ها را هم اراده کردند؟

ج: برای این که شریعت خالد است. پس ظاهر این است که برای آن‌ها نماز واجب بوده؟ برای بقیه نماز واجب نیست؟ برای بقیه روزه واجب نیست؟ برای بقیه جهاد واجب نیست، امر به معروف واجب نیست؟ این دین دینی نیست که برای آن‌ها واجب باشد برای بقیه واجب نباشد. پس بنابراین چون دین خالد است و این احکام معلوم است که حلال محمد صلی الله علیه و آله و سلم حلال الی یوم القیامة و حرامه حرام الی یوم القیامة، پس به چی گفته؟ معلوم است با همین اطلاعات فرموده، با همین چیزها. پس این‌ها باعث می‌شود که ما احراز کنیم که در مقام بیان می‌تواند باشد.

می‌فرماید: «بملاحظه آن‌ها هذه الشریعة شریعة خالدة فإنه یوجب ظهور حال المتکلم» چون می‌خواهد برای آینده‌ها هم باشد مثلاً الان این وصیت‌نامه مرحوم امام قدس سره چون برای همه آینده‌ها نوشته، معلوم است که پس در مقام بیان است دیگر. نه این که فقط برای هم آن‌هایی که در زمانی که ایشان فوت شد برای همان زمان. بله آن وصیت‌نامه خصوصی که فلان خانه را فلان کار کنید، چندتا نماز برای من قضا، یک چند تا روزه دارم، این‌ها بله. این‌ها در مقام بیان نیست که برای عالم بگوید که. اما آن جایی که دارد این وصیت‌های سیاسی و اجتماعی و الهی و اسلامی را می‌کند، آن‌جا همه مخاطب او هستند، برای همیشه است. پس در مقام بیان است. کسی که کتاب می‌نویسد و منتشر می‌کند، این کسی که کتاب می‌نویسد برای.... مثلاً صاحب عروه کتاب را که برای زمان خودش نوشته. صاحب شرایع برای زمان خودش که نوشته، شیخ طوسی نهایه را برای زمان خودش نوشته، مبسوط را برای زمان خودش نوشته که. چون معلوم است این کتاب را برای همیشه دارد می‌نویسد پس در مقام بیان است. اگر قیدی داشت باید بیان می‌کرد ولو این که این برای آینده‌ها باشد که در ذهن شریفش می‌آمد که این‌ها شاید این جور استفاده نکنند از کلام من یا نکنند.

س:.... حلال؟؟ اما کسی که به او وصول نشد به خاطر این که عصر غیبت است و اصول عملیه هم برای او جعل شده این احراز نمی‌کند....

ج: این‌ها به هم ربط ندارد، صحبت سر این است که اصول عملیه مال جایی است که شما دلیل نداشته باشید، داریم می‌گوییم ظهور حال پیدا می‌کند که این در مقام بیان است وقتی می‌گوید المسافر، پس وقتی گفت المسافر یقصر، ظهور حالش است، ما دیگر بعداً نمی‌توانیم برائت جاری کنیم بگوییم نماز قصر بر من واجب است یا نه؟ شک دارم برائت جاری می‌کنم، می‌گوید مگر من نگفتم المسافر یقصر.

س: برائت از چی جاری می‌کند؟

ج: همان وقتی که شک کنی. حق نداری شک کنی چون ظهور حالش در این است که در مقام بیان است چون دین خالد است.

س: استاد این مقام بیان را دو تا تفسیر می‌کنند. مشهور می‌گویند مقام بیان تمام مرادش بوده، شما همین...

ج: همین را می‌گوییم.

س: آخوند می‌فرماید در مقام بیان قاعدتاً و قانوناً که حالا ...

ج: هیچ فرقی بین این دو تا کلام نیست.

س: آخه زمان مراد ما احراز...

ج: تمام مراد او هم قانوناً ضابطه یعنی می‌خواهد به دست همه ضابطه بدهند بفهمند تکالیفشان را، وظایفشان را بفهمند. این دو تا عبارت یک مراد است، یک چیز مفاد آن است.

س: ... همین‌ها را تطبیق می‌فرمایید، لفظ أم را به کار برده ولو به رحم اجاره‌ای...

ج: ربطی ندارد آقای عزیز.

س: حکم مادر را بیان می‌کند دیگر.

ج: الله اکبر، اگر آن جا هم قرآن که فرموده «امهاتکم که ارضعنکم، آن جا که فرموده بله، قرآن که دیگه بهتر از روایات است، آن که قطعاً دین خالد است و قانون اساسی همیشگی اسلام است. آن جا که دیگر معلوم است. آن کافه است، فرموده که برای کافه...

س: نه، حرمت علیکم امهاتکم این را می‌گوید، به چه کسی مادر اطلاق می‌شود این را خدا لحاظ کرده؟

ج: ببینید خلط نشود بین مباحث. یک معنا این است که امهات... اشکال اول است که اصلاً أم شامل می‌شود آن را یا نه؟ این یک مقام است. اشکال دوم این نیست، می‌گوید آقا شامل هم می‌شود، اگر شامل نشود که هیچی، اگر شامل هم می‌شود چون در مقام بیان نبوده به درد نمی‌خورد. مثل کلمه ماء می‌گوید ماء قبول دارم به حسب لغت شامل آب

کره ماه می شود اما وقتی دارد می گوید الماء طاهر<sup>۲</sup> در مقام بیان آن نیست. ولو لفظ ماء به حسب معنای لغوی شامل آب کره ماه می شود اما مولی وقتی دارد می گوید الماء طاهر<sup>۳</sup> چون مستغرب است در مقام بیان حکم آن آب نبوده تا این که اگر اراده نکرده بگوید الماء طاهر<sup>۴</sup> غیر آبی که در قمر است. پس این اشکال دوم این است که فرض می کنیم به حسب لغت مشکلی نداریم، اگر به حسب لغت مشکل داشتیم که هیچی، شامل نمی شود اما اگر به حسب لغت مشکلی نداشتیم اشکال دوم این است که در مقام بیان نیست، پس بنابراین مقدمات حکمت متوفّر نمی شود، پس اطلاق درست نمی شود. حالا این جا جواب دارد. آهان می گویند چرا می گویی در مقام بیان نیست؟ از کجا فهمیدی در مقام بیان نیست؟ می گوید از دأبش. می گوئیم آن چیزی که تو استناد کردی برای این که این دأب را کشف کند غلط است، آن چیزی که تو از روایات فهمیدی این است که روایات خالی از این است که مسائل مستغربه را... می گوئیم این درست است اما این چقدر دلالت دارد؟ این دلالت که تصریح نمی کردند، موضوعات مستغربه را خودشان موضوع حکم قرار نمی دادند انگشت روی آن بگذارند بگویند کسی که با هواپیما می رود حکمش این است، این را بله، این را نمی گفتند. کسی که با سرعت هر ساعت مثلاً پانصد کیلومتر می رود حکمش این است، چون آن ها مستغرب بوده آن موقع. این ها را بله قبول داریم، این را کشف می کنیم اما این که اصلاً نمی خواستند، در مقام بیان این نبوده که در قالب عمومات و اطلاقات که نام می برند، ولی حکم را می آورند روی طبیعت و در مقام بیان این هستند که این حکم مال این طبیعت است، این ما ثری، فی طول تاریخ، حکم مال این طبیعت است، مال المسافر است، در مقام بیان این هم نبودند؟ این را از کجا می گویند؟ بلکه می گوئیم بودند به قرینه این که دین خالد است پس می خواهد بگوید آقا یقصر مال کیست؟ مال المسافر است. در نظر گرفته گفته یقصر. این ما ثری، این ما تحقق، به هر وسیله ای، به هر جور، به هر شکلی در طول تاریخ. پس بنابراین این که در مقام بیان این هم نبودند نه، بلکه چون دین خالد است و از آن طرف وسیله گفتاری شان برای رساندن دین به آینده ها همین قرآن است، همین روایات است پس بنابراین ظاهر حال شان این می شود، نمی گوئیم قطع صد درصد فلسفی پیدا می کنیم، ظاهر حال متکلمی که در مقام این است که احکام را برای همه بیان کند و با همین قرآن یک قرآن جدید که بنا نیست بیاید، با همین قرآن «من شهد الشهر فلیصمه» حکم وجوب صوم را به کی آورده؟ «من شهد الشهر» حالا شما بگویند به «من شهد الشهر» ما نمی توانیم به کسانی که در سبیری زندگی می کنند، کسانی که در جاهایی زندگی می کنند که افق شان اصلاً فجر ندارد به خاطر این جهت شامل نمی شود، می گوید آقا «من شهد» مگر من نگفتم «من شهد» من حکم را آوردم روی «من شهد» مگر این «من شهد» نیست؟ خب هست. پس بنابراین به این قرینه که دین خالد است و ابزار بیان

این دین خالد همین گفتارهای همین شارع است، این باعث می‌شود که ظهور حال پیدا کند این شارع در این که به در قالب عمومات و اطلاقات در مقام بیان هست فقط چیزی که می‌دانیم و از سیره‌اش فهمیدیم این است که این موضوعات مستغربه را تخصیص به ذکر نمی‌کند، خودش انگشت روی آن بگذارد و حکمش را بخواهد بیان نکند نکرده، این را فقط کشف می‌کنیم. خب می‌فرماید که «فإنه یوجب ظهور حال المتکلم فی بیان حکم جمیع الموضوعات» حتی آن موضوعات مستحدثه‌ای که مستغربه بوده برای آن زمانی‌ها، «لا یقال لایحتمل بحسب قاعدة حساب الاحتمالات أن جمیع الموضوعات الحدیثة یکون حکمها علی وفق ما ورد فی العمومات و الاطلاقات» لا یقال این است که درست است حالا شما تا این جا آن‌هایی که گفتید خب بد نبود، ظهور حال درست می‌کند اما یک قرینه‌ای از آن طرف وجود دارد و آن این است که این جور که شما دارید حرف می‌زنید پس لازمه‌اش این است که با این عمومات و اطلاقاتی که الان وجود دارد شما بیایید بگویید چی؟ بیایید بگویید تمام موضوعات مستحدثه مشمول عمومات و اطلاقات می‌شود، توی هر بابی که نگاه بکنید مشمول عمومات و اطلاقات آن باب می‌شود. الماء طاهر نگاه می‌کنید هر چی آب درست بشود، از کرات دیگر بیاید، از صدها فرسخ زیر زمین آب بیاورند بالا، این را هم باید بگویید پاک است دیگر، حضرت آن وقت اگر می‌فرمود آب ولو از فرسنگ‌ها زیر زمین بیاید بیرون همه می‌گفتند مگر چنین چیزی ممکن است، خب شما با این اطلاقات دارید می‌گویید که چی؟ می‌گویید... باز می‌گوید «المعدن کذا» الان معدن آمده فرسخ‌ها زیر زمین الان کسی احتمال نمی‌داد یک چنین چیزی بشود. یا این جوری که الان چندین کیلومتر زمین را می‌روند پایین نفت در می‌آورند و فلان، همه این موضوعات مستحدثه وو... همه این‌ها را شما با اطلاقات و عمومات می‌توانید بگویید احکامش همین‌ها است. و حال این که خیلی بعید است تمام این موضوعات مستحدثه احکام‌شان همان‌هایی باشد که معاصره با ائمه بودند، با آن موضوعات معاصره هم احکام‌شان یکی است. این معدن‌ها با آن معدن‌ها حکمش یکی باشد، این آب‌ها با آن آب‌ها حکمش یکی باشد، این مسافرت‌ها با آن مسافرت‌ها حکمش یکی باشد، این نظر کردن‌ها با آن نظر کردن‌ها حکمش یکی باشد ووو... همه این‌ها می‌شود گفت؟ حساب احتمالا می‌گوید نمی‌شود گفت که همه این‌ها حکمش یکی باشد. یک حرف زوری است، حساب احتمالات را چرا می‌گویید؟ می‌فرماید که «لا یقال لایحتمل بحسب قاعدة حساب الاحتمالات أن جمیع الموضوعات الحدیثة یکون حکمها علی وفق آن چه که وارد شده است در عمومات و اطلاقات، به حسب حساب‌های... پس یک علم اجمالی داریم که بعضی از این عمومات مراد نیست، بعضی از این اطلاقات مراد نیست. وقتی علم اجمالی پیدا کردیم که نیست این حساب احتمالات هم برای این است که آیا به حسب حساب احتمالات